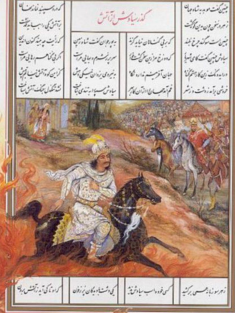




ادبیات حماسی

درس دوازدهم: گذر سیاوش از آتش
کارگاه متن پژوهی
گنج حکمت: به جوانمردی کوش
درس سیزدهم: خوان هشتم
کارگاه متن پژوهی
شعرخوانی: ای میهن!



گذر سیاوش از آتش

درس دوازدهم

گستاخ، لجوج

سیاوش، فرزند کاووس، شاه خیره سر کیانی است که پس از تولد رستم او را به زابل برده، رسم پهلوانی، فرهیختگی و رزم و بزم به او می آموزد. در بازگشت، سودابه، همسر کاووس شاه به سیاوش دل می بندد اما او که آزرم و حیا و پاکدامنی و عفاف آموخته است، تن به گناه نمی سپارد و به همین دلیل از جانب سودابه متهم می شود ...

کنایه

عاشق شدن

بدل

کنایه

فرمانده سپاه (کی کاووس)

که درد سجهد نماز نماند

۱ چنین گفت موبد به شاه جهان
مشاور روحانی دربار

باید زردن سنگ را بر سومی

چو خواهی که پیدا کنی گفت و گوی

دل شاه از اندیشه باید گزند
مجاز: وجود نگرانی، اضطراب

که هر چند فرزند هست ارجمند

پرانده گشتی به دیگر کران

۲ وزین دختر شاه نماوران
سودابه

بر آتش یکی را بسیار گذشت

۵ ز هر در سخن چون بیرن گونه گشت

که بر بی گناهان نیاید گزند

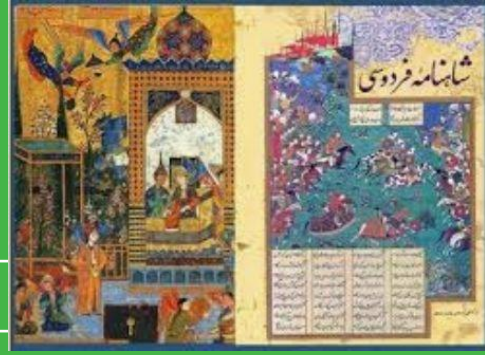
استعاره چنین است سوکند چرخ بلند
تحول معنایی آسمان

همی با سیاوش به گفتن تشانند

۶ چاندار، سودابه را پیش خواند
کیکاوس

کنایه

روبه رو کرد



کنایه

بدگمانی، آرامش نداشتن

سرا انجام گفت این از هر دو ان
 شعله ور، سوزان ^{مشخص کند}
مگر کالتش تیز پیدا کند شاید، امید است

۱۰ چنین پانخ آورد سودابه پیشش
 سیاهوش ^{کیکاوس} به پور جوان گفت شاه زمین

سیاوش چنین گفت کای شهریار
 طی کردن، رد شدن
 اگر کوه آتش بود بسپریم اغراق
 پهلوانی

پُراندیشه شد جان کاووس کی ^{مجاز}
 مضطرب، نگران

۱۵ کزین دو یکی گر شود نابکار ^{گنهکار}

همان بکزین زشت کردار، دل ^{کنایه: رها کردن}
 صرف نظر کردن

به دستور فرمود تا ساروان ^{شتربان}
 وزیر، رایزن

نماید بر دشت هیزم دو کوه ^{ممیز}
 اغراق

نه گردد مراد دل، نه روشن روان
 گنه کرده را زود رسوا کند
 که من راست گویم به گفتار خویش...

نظرت چیست
 که رایت چه بیند کنون اندرین؟

که دوزخ مرا زین سخن گشت خوار
 حقیر، ساده و آسان
 ازین تنگ آتش خوار است اگر بگذرم

ز فرزند و سودابه نیکی پی ^{نژاده}
 خوش قدم

از آن پس که خواند مرا شهریار؟ ^{انکاری}

شویم کم چساره دل گسل ^{دل آزار، تلخ و ناگوار}

هیون آرد از دشت، صدکاروان ^{ممیز}
 شتر درشت هیکل

جانی نظاره شده هم گروه ^{همه با هم}
 مجاز

من راستگو هستم
 صداقت دارم

تحمل آتش از این تهمت
 راحت تر است



راه و رسم تشخیص بی گناهی اینگونه بود

آزمایش

زمینه ملی

چنین بود آئین و این بود راه

بدان گاه سوگند پر مایه شاه

تصفیه نشده

که بر چوب ریزند نفت سیاه

۲۰ وز آن پس به موبد بنمود شاه

تشبیه

اغراق

کنایه

تاریک شدن هوا

و میدند گفتی شب آمد به روز

دویست بیاد دو صد مرد آتش فروز

زبانه های آتش

۵ زبانه بر آمد پس از دود، زود

نخستین و میدن سیه شد ز دود

شعله ور شد

معصومیت و بی گناهی

بر آن چرخند آتش گریان شدند

سراسر همه دشت ^{مجاز} بریان شدند

به شدت متأثر ناراحت شدند

با آمادگی کامل

یکی خود زرین نهاده به سر

سیاوش بیاد به پیش پدر

در کمال آگاهی

کنایه

لبی پر ز خنده، دلی پر امید

نمادی از بی گناهی

۲۵ هشیوار و با جسمه های سپید

آمادگی برای مرگ

کنایه

مجاز: آسمان

اغراق

همی خاک نعش بر آمد به ماه

یکی تازی ای بر نشسته سیاه

اسب تیز پای عربی

چنان چون بود رسم و ساز کفن

پراکنده کافور بر خویشتن

ماده معطر سپید

کنایه

احترام و تعظیم

فروید آمد از باره، بردش نماز

بدان که که شد پیش کاووس باز

رفت

کنایه

حس آمیزی

مهربانی و عطف

سخن گفتش با پسر نرم دید

رخ شاه کاووس پر شرم دید

شرمنده شده بود

تسلیم سرنوشت بودن

کزین سان بود گردش روزگار

۳۰ سیاوش بدو گفت انده مدار

غیر اسنادی

اگر بی گناهم رهایی مراست

سر پر ز شرم و بجایی مراست

مجاز وجود

ارزشمند بودن

جهان آفرینم ندارد نگاه

ور ایدون که زین کار هستم گناه

چنانکه

چنانچه گناه کار باشم

مفعول



پهلوانی

بخشنده

اضطراب

کنایه

اغراق

کزین کوه آتش نیابم تپش

به نیروی یزدان نیسکی دهش

آماده شد

کنایه
ناراحت

سیاوش سیه را به تسدی باخت تشدتنگ دل، جنگ آتش باخت

کسی سیاوش را ندید

مجاز

کسی خود و اسپ سیاوش ندید

۳۵ ز هر سو زبانه همی برکشید

کنایه

نهایت غم و اندوه

مجاز

یکی دشت با دیگان پر ز خون

شاه آینده

شاهزاده نوجوان

فرباد

چو او را بیدند برخاست غو

تلمیح

تشبیه

که گفتی سمن داشت اندر کنار

چنان آمد اسپ و قبای سوار

کنایه

آسیب ندیدن

و حال خوب داشتن

تلمیح

دم آتش و آب یکسان بود

چو بخشایش پاک یزدان بود

مجاز

خروشیدن آمد ز شهر و ز دشت

۴۰ چو از کوه آتش به هامون گذشت

خداوند عادل

نهاد

که بخشود بر بی گنه دادگر

همی داد مرده یکی را دگر

حرف اضافه

به

کنایه

شدت خشم و انده

بر چهره اش

چنگ می انداخت

همی ریخت آب و همی خست رومی

همی گند سودابه از خشم موسی

خرق عادت

نه دود و نه آتش نه گرد و نه خاک

بی گناه
پاکیزه

چو پیش پدر شد سیاوش پاک

کاملاً سالم و تمیز بود

واج آرایی

پیاده پهجد پیاده سپاه

فرود آمد از اسپ کاووس شاه

ادای احترام همه

آغاز کردن

ز کردار بد پوشش اندر گرفت

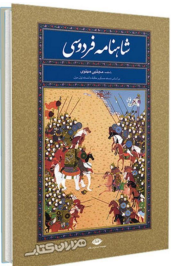
۴۵ سیاوش را تنگ در بر گرفت

قید

شاهنامه، فردوسی

فارسی ۳

۱۰۳



کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی

۱ همان طور که می‌دانیم با روش‌های زیر، می‌توان به معنای هر واژه پی برد:

- قرار دادن واژه در جمله

- توجه به روابط معنایی واژگان

■ اکنون بنویسید با کدام یک از این روش‌ها می‌توان به معنای واژه «اندیشه» در بیت‌های زیر پی برد؟

روابط معنایی واژگان، مترادف

- (الف) چو شب تیره گردد، شبیخون کنیم
ز دل ترس و اندیشه بیرون کنیم فردوسی
تدبیر، فکر درست قرار گرفتن واژه در جمله
- (ب) غلام عشق شو، کاندیشه این است
همه صاحب‌دلان را پیشه این است نظامی
نگرانی، اضطراب، اندوه
- (پ) چو بشنید خسرو از آن شاد گشت
روانش ز اندیشه آزاد گشت فردوسی
روابط معنایی واژگان، تضاد با «شاد»

۲ بیت زیر را از شیوه بلاغی به شیوه عادی برگردانید.

سرانجام گفت دلم از هر دوان ایمن نمی‌گردد و روانم روشن نمی‌گردد
سرانجام گفت ایمن از هر دوان نه گردد مرا دل، نه روشن روان
سرانجام گفت دل و روان روشن من از هر دوان ایمن نمی‌گردد

۳ به جمله‌های زیر توجه کنید:

- او در مراغه رصدخانه‌ای بزرگ ساخت. بنا کرد
 - آن نامدار، لشکری عظیم ساخت. ایجاد کرد، آماده کرد
 - استاد موسیقی، آهنگ زیبایی ساخت. خلق کرد، سرود، تدوین کرد
 - او با نام‌لایمات زندگی ساخت. کنار آمد
- فعل «ساخت» در هر یک از جمله‌های بالا کاربرد معنایی خاصی دارد که با دیگری کاملاً متفاوت است؛ پس واژه «ساخت» در هر یک از کاربردهایش، فعل دیگری است.

او با این کار همه را آگاه ساخت (کرد، نمود، گرداند)

خداوند انسان را اینگونه ساخته است (خلق کرده است)

آب و هوای روستا به او ساخت (مناسب بود)

گرفت

- دلم گرفت ناراحت و افسرده شدن
- لوله گرفت بسته شدن
- دستم گرفت گیر کردن، از حرکت ایستادن
- خورشید گرفت تاریک شدن (کسوف)
- برای چند ثانیه قلبش گرفت ایستادن، منقبض شدن
- پیام را گرفت، یا گرفتی چه گفتیم؟ متوجه شدن
- در آغوش گرفت کشیدن، بغل کردن
- دختر مورد علاقه اش را گرفت به دست آورد

جوانی ام بهاری بود و بگذشت - سپری شدن

■ فعل‌های «گذشت» و «گرفت» در کاربردهای مختلف تغییر معنای دهند. برای هر یک از معانی آنها جمله‌ای بنویسید. از **خیابان گذشت - عبور کرد** از **حشش نگذشت (گذشت) - صرف نظر کردن**

قلمرو ادبی

- ۱ کنایه را در بیت‌های زیر مشخص کنید و مفهوم هر یک را بنویسید.
امتحان، آزمایش
 - الف)** چو خواهی که پیدا کنی گفت‌وگوی
باید زدن سنگ را بر سبوی
 - ب)** سیاوش سیه را به تندی بتاخت
نشد تنگ‌دل، جنگ آتش بساخت
ناراحت، غمگین آماده جنگ با آتش شد
 - ۲ دو نمونه «مجاز» در متن درس بیابید و مفهوم آنها را بررسی کنید.
در متن مشخص شده
 - ۳ برای هریک از زمینه‌های حماسه، بیت متناسب از متن درس بیابید.
- قهرمانی: **سیاوش سیه را به تندی بتاخت** **نشد تنگ دل جنگ آتش بساخت**
 - خرق عادت: **چنان آمد اسپ و قباى سوار** **که گویی سمن داشت اندر کنار**
 - ملّی: **بدان گاه سوگند پرمایه شاه** **چنین بود آیین و این بود راه**

قلمرو فکری

وقتی سیاوش را دیدند فریاد شادی سردادند که شاهزاده جوان (شاه آینده) به سلامت
۱ معنی و مفهوم بیت زیر را به نثر روان بنویسید. **از آتش بیرون آمده و نجات یافته است.**

چو او را بدیدند برخاست غو که آمد ز آتش برون شاه نو

۲ «گذر سیاوش از آتش» را با مضمون بیت زیر مقایسه کنید.

آتش ابراهیم را نبود زیان هر که نمرودی است، گو می ترس از آن مولوی

در هر دو مورد بر این موضوع تأکید شده که اگر لطف خداوند شامل حال کسی شود در همه احوال در امان است و آسیب نمی بیند و اینکه انسانهای بی گناه به پشتوانه لطف و اراده خداوند از آتش نرسی ندارند و این گنهکاران هستند که باید از آتش و مجازات اعمال خود بهراسند.

۳ نخست برای هر نمونه، بیتی مرتبط از متن درس بیابید؛ سپس مفهوم مشترک ابیات هر ستون را بنویسید.

مفهوم مشترک	بیتِ متن درس	نمونه
انسان های آزاده و درستکار بیشتر بلا و سختی می بینند هر که در این بزم مقرب تر است جام بلا بیشترش می دهند	سیاوش بدو گفت انده مدار کزین سان بود گردش روزگار	ضربت گردون دون آزادگان را خسته کرد کودل آزاده‌ای کز تیغ او مجروح نیست (سنایی)
مرگ از زندگی با ننگ و ذلت بهتر است	سیاوش چنین گفت کای شهریار که دوزخ مرا زین سخن گشت خوار	گریز از کَفَش در دهان نهنگ که مردن به از زندگانی به ننگ (سعدی)

۴



گنج حکمت به جوانمردی کوش

کربت جور: اندوه حاصل از ظلم غریب: غریبی، دوری از خانمان کنایه: ظلم و غارت اموال

حرف اضافه، از پادشاهان ایرانی، پارسی تصرف ناعق، ستم و تعدی عامه مردم، مردم فرودست، زبردستان یکی را از ملوک عجم حکایت کنند که دست تطاول به مال رعیت دراز کرده بود و جور و اذیت

آغاز کرده تا به جایی که خلق از مکاید فعلش به جهان برفتند و از کربت جورش راه غریب گرفتند. جمع مکیده، مکرها، کیدها، حيله ها کنايه: مهاجرت کردند

چون رعیت کم شد، ارتفاع ولایت نقصان پذیرفت و خزانه تهی ماند و دشمنان زور آوردند.

درآمد محصول عایدات و درآمدهای مملکت کم شد سرکشی آغاز کردند، هجوم آوردند

هر که فریادرس روز مصیبت خواهد گو در ایام سلامت به جوانمردی کوش

کنايه: یاری دهنده، دستگیر زمان خوشی و سلامتی از ماست که بر ماست

ار، مخفف اگر بنده حلقه به گوش ار نوازی برود لطف کن لطف که بیگانه شود حلقه به گوش

کنايه: مطیع، فرمان بردار نواختن: محبت کردن نابودی، از بین رفتن نقش تبعی: تکرار

خلاصه باری به مجلس او در، کتاب شاهنامه همی خواندند در زوال مملکت سخاک و عهد فریدون؛

وزیر، ملک را پرسید: «هیچ توان دانستن که فریدون که گنج و ملک و حشم نداشت، چگونه بر او چگونه پادشاه شد؟»

مملکت مقرر شد؟ گفت: «آن چنان که شنیدی خلقی بر او به تعصب گرد

آمدند و تقویت کردند و پادشاهی یافت.» گفت: «ای ملک چون گرد آمدن

خلق موجب پادشاهی است، تو مر خلق را پریشان برای چه می کنی؟ مگر

سَر پادشاهی کردن نداری؟» کنايه: قصد و خیال انجام کاری داشتن مجاز: قصد، خیال، اندیشه

ملک گفت: «موجب گرد آمدن سپاه و رعیت چه باشد؟» گفت: «پادشه

را کرم باید تا برو گرد آیند و رحمت را در پناه دولتش ایمن نشینند و تو را

این هر دو نیست.» بخشش، بزرگی، جوانمردی باید، حذف لفظی

نماد ظلم ستمگر حکومت که نیاید ز گرگ چوپانی

پاسداری و نگهبانی طرَح افکندن کنایه از بنیاد نهادن، پایه گذاری

پادشاهی که طرَح ظلم افکند پای دیوار ملک خویش بکند

پادشاهی که حکومتش ظالمانه است کنايه: خود را نابود کردن، به خود آسیب زدن

گلستان، سعدی

از باب اول (در سیرت پادشاهان)

فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ

و من يعمل مثقال ذرة شرا يره

